بسم الله الرحمن الرحیم

جلسه پنجم است

برای مثال جامعه کبیره را شیخ صدوق گمان کنم نقل کرده و گفته است سند حدیث را قبول دارم. یعنی حدیث را تصحیح نموده و قبول کرده و راویان حدیث را تصحیح کرده و قبول داشته، این میشود تصحیح سند

سوال : تصحیح سند بوسیله چه کسی معتبر است؟

پاسخ: هر کس می تواند باشد. حتی رجالیون متاخر

مورد بعدی؛ تضعیف سند از ناحیه غیر راوی است. یعنی حدیثی که نقل شده و ضعیف است (من از پدرم حدیث شنیدم و او از پدر بزرگم و او از امام معصوم شنید)

یکی از رجالیون می گوید حدیث ضعیف است چون محمد باقر پوسانی داخلش است. چرا رجالی اسم پدر من را نبرد؟ یعنی پدر من پیش او ثقه بوده چون فقط اسم من را برده

این مورد را بعضی ها میگویند ولی ما قبول نمی کنیم.

برای مثال: حدیثی است که راوی اش شمر است و حالا ۴ نفر دیگه هم است که آنها هم ضعیف اند. ما در مقابله با چنین حدیثی می گوییم چون شمر راوی است می‌گذاریم کنار، نمی آییم تک تک همه راویان را بررسی کنیم که افراد دیگری هم ضعیف اند در راویان

گل سر سبد که شمر باشد می گذاریم کنار و دیگر بقیه اش برامون اهمیتی ندارد. ما به این قاعده خیلی اعتنا نمی کنیم.

مورد بعدی؛ وکیل امام بودن است. امام معصوم گاهی وقت ها افرادی را وکیل می کرد برای خودش در شهر قم، اهواز و هر شهر دیگری که کارهای شیعه را در آنجا آن فرد انجام دهد. این امور دلیل بر وثاقت فرد است به نظر برخی ولی برخی قبول نمی کنند. حضرت آیت الله خویی فرمودند که وکیل امام بودن دلیل بر وثاقت نمی باشد. چرا؟ چون ما زیاد دیدیم که شخصی وکیل امام معصوم بوده است ولی در نهایت گند زده مثلا واقفی شده، علی بن ابی حمزه بطائنی موسس واقفی ها. وکیل امام کاظم (علیه السلام) بود.

بعد از شهادت امام کاظم (علیه السلام) زیر همه چی زد و مذهب برای خود تشکیل داد و پول به جیب زد

به این دلیل، این گروه وکیل امام بودن را دلیل بر وثاقت نمی دانند. ولی خب ما میگوییم یک اماره بر وثاقت که میشود پیدا کرد. فرضاً یک راوی مجهول است (همه اینها در بحث تعارض است) هیچ چیزی درباره اش نمی دانیم اِلّا اینکه وکیل امام بوده است خب این را دلیل بر وثاقت بحساب می آوریم. همه توثیقات عام برای حالت تعارض اند (قاعده تعارضی)

موارد دیگر مثلا متولی امری شدن از سوی امام

امام به یکی بگوید برو برای من گوسفند بخر یا برای من فلان کار را انجام بده یا برو پیش پادشاه و این را بگو امام به فردی دستوری دهد تا انجام بده این را هم برخی ها دلیل بر وثاقت می دانند.

چرا؟ چون میگویند اگر امام معصوم فرد را قبول نداشت به او کار نمی سپرد و نمی گفت.

مورد بعدی؛ صاحب سرِّ معصوم بودن است. بعضی ها بودند از خواص معصوم، این مورد را هم میشود دلیل بر توثیق عام بحساب آورد.

مورد بعدی؛ ترحّم و ترضّی راوی است از سوی علما. ترحّم یعنی رحمت الله علیه گفتن و ترضّی یعنی رضی الله عنه گفتن

شیخ صدوق وقتی اسم راوی را می برد و بعد می گوید رحمه الله علیه یعنی راوی را قبول داشته و دلیلی بر وثاقت و مدح فرد است. ولی برخی ها این را نپذیرفته اند. حضرت آیت الله خویی فرموده اند اهل بیت، کفار و دشمنان را هم ترحم و ترضی می کردند. پس این دلیل بر مدح نمی شود. اختلافی است بحث

مورد بعدی؛ کثرت روایاتِ راوی است. یک راوی که ۵۰۰ حدیث در کتب شیعه آمده، اگر این راوی ضعیف بوده چرا این همه حدیث از او نقل شده؟ روی همین میشود بحث کرد.

سوال : ابوهریره هم ۳۰۰۰ تا حدیث نقل کرده. پاسخ : در کتب امامیه نداریم این قدر در کتب امامیه هنر کنیم ۵ حدیث از ابوهریره است. و چیزهایی است که به نفع مذهب است مثل حدیث غدیر

علمای امامیه احادیث ضعیف را حدالامکان سعی می کردند نقل نکنند حالا یک حدیث نقل شود یا ده تا نه، تعداد بالا

سهل بن زیاد چند هزار روایت در کافی از او آمده اگر مرحوم کلینی، سهل بن زیاد را قبول نداشت چرا چند هزار روایت از او نقل کرد؟ یکی دو تا یا ده تا می گفت. اصرار به نقل چه وجهی داشت؟ بعضی از علما از جمله استاد ما شیخ ماجد کاظمی فرمودند که نقل علما از بعضی افراد ضعیف از باب شیخ اجازه بودن آنهاست.

مثلا سهل بن زیاد، بعضی علما قبولش دارند و بعضی ها قبولش ندارند

شیخ ماجد کاظمی سهل بن زیاد را قبول ندارد. از او سوال کردم که شیخ کلینی چند هزار روایت از سهل بن زیاد نقل کرده یعنی یکی دو تا نیست که بگوییم خطا کرده، برای چی این همه روایت از او نقل کرده؟ اگر قبولش نداشته.

در جواب فرمودند که سهل بن زیاد صاحب کتابخانه و شیخ اجازه بود (تعداد زیادی اجازه روایت داشت)

و کتاب زراره از طریق اجازه رسیده بود به او و این کتاب را با اجازه می داد به اساتید کلینی و سرانجام به دست کلینی می رسید و کلینی نقل می کرد در کتابش. این ها از باب شیخ اجازه بودن است نه اینکه شخصِ سهل بن زیاد حدیثی نقل کند برای ما معتبر است. بالاخره بعضی ها کثرت نقل را از باب تابعیت می دانند از جمله مسائل دیگر بحساب می آوردند.

و دلیل بر وثاقت نمی دانند.

مورد بعدی؛ مولف کتاب بودن است.

علامه مجلسی پسر در مراه العقول فرموده اند اگر کسی صاحب کتاب باشد نزد من دلیل بر وثاقت یا حداقل مدح است. حالا با چه دلیل و مبنایی نمی دانیم (در صورت عدم تعارض به این صورت که از یک راوی چیزی نمی دانیم الّا اینکه مولف کتاب است) خیلی نمیشود به این اعتماد کرد ولکن اگر کتاب ها، کتاب های خاصی باشند می شود اعتماد کرد برای مثال کسی کتابی که در اثبات ولایت امیر المومنین (علیه السلام) نوشته است. این را دلیلی بر امامی است یا کتابی در رد یهودیت نگاشته است این را دلیلی بر مسلمان بودن یا یهودی نبودنش می گذاریم. این ها را ما بیشتر از باب قرائن و شواهد شاید بعضی ها قبول کنند. ما قبول می کنیم. ولی بعضی ها قبول نمی کنند. اختلاف نظر ایرادی ندارد.

مورد بعدی اِصاله العداله است.

اصالت عدالت را به این صورت است که می گوید اصل بر این است که همه راویان عادل اند مگر اینکه خلافش ثابت شود. ما این را در بحث رجال نمی پذیریم. چرا؟

چون بسیاری از راویان ضعیف بودند در کتب امامی هم حدیث دارند ولی رجالیون ما مثل نجاشی و شیخ طوسی بهر دلیلی اسم آنها را نبرده اند تا تضعیف شان کنند. نمیشود گفت چون تضعیف ندارد الزاما ثقه است ولو بدون هیچ دلیلی.

شمر را در کتب رجالی شیعه از اول تا آخر بگردید هیچ جا اسمش نیامده است پس نتیجه بگیریم شمر عادل است؟ خب علمای رجالی اسمش را نیاورده اند دلیلی داشته اند

حالا شمر روایت نداشت، صاحب کتاب نبود و بهر دلیلی ننوشته اند. نمی شود گفت چون اسمش نیامده الزاماً ثقه است. اصاله العداله را بیشتر افرادی می گویند که دوست دارند همه راویان را توثیق کنند. ما علاقه به این داریم که راویان شناسایی شوند و از جهالت در بیایند ولی علاقه به توثیق راوی نداریم.

سوال : میشود گفت اینجور مواقع به دیگر علوم تاریخ مراجعه می کنیم مثل تراجم

پاسخ : همه علوم تاریخی را ما استفاده می کنیم برای پیدا کردن همین ها. اصحاب اجماع را از کجا فهمیدیم؟ از کجا میدانیم که برقی از آن راوی نقل حدیث کرده یا نه؟ از کتب حدیثی، طبقات، اسناد

از کجا بفهمیم... شاگرد امام صادق (علیه السلام) بوده است یا نه که قاعده ابن عقده را قبول کنیم؟ از کتب طبقات

ما از همه علوم استفاده می کنیم برای بررسی این ها؛ رجال فقط برای آن بحث اول که گفتیم مدحا او قدحا / ثقه یا ضعیف

کتاب رجالی که فقط رجال باشد از بین متقدمین غیر از ابن غضائری نداریم. همه کتاب های دیگر کتاب های تاریخی اند و رجال نیستند. روی همین کتاب ابن غضائری هم بحث است و برخی قبولش ندارند و علنا میشود گفت ما هیچی بعنوان منبع رجالی نداریم از متقدمین

حالا بعدا می گوییم.

مورد بعدی: عده من اصحابنا کلینی است. برخی می گویند کسانی که کلینی آنها را بعنوان عده من اصحابنا گفته است، دلیل بر وثاقت شان است.

روی این مطلب می شود بحث کرد. ((فقط عبارت عده من اصحابنا کلینی نه فرد دیگری))

بعضی از عده من اصحابنا را ما یقین می دانیم که ضعیف هستند.

چرا کلینی این ها را نقل کرده است؟ بخاطر همان طریق تحمل است

کلینی ۵۰۰۰ بار میخواست من از برقی شنیدم که از سهل بن زیاد شنید و...

به جای این چند نفر می گفت عده من اصحابنا (بهر دلیلی)

مورد بعدی؛ در رجال شیخ طوسی عبارتی آمده است که روی قرائنش هم اختلاف است. "اَسنَد عنه" یا "اُسنَد عنه" می گویند شیخ طوسی درباره ۳۵۰ نفر تقریبا این عبارت را بکار برده است. معنی عبارت چیست؟ هر کس بسته به نوع قرائنش یک معنی را برداشت میکند. آیا شیخ این افراد را قبول داشت؟ باید دنبال قرائن و شواهد و مدارک باشیم.

روی عبارت باید تحقیق و کار خوبی شود. ما چند تحقیق جامع داریم چند مورد ولی هنوز به تحقیق بیشتری است.

همه این موارد، آقای سید علی دلبری در آشنایی با اصول علم رجال این ها را اشاره کرده اند. ما چند مورد هم اضافه بر آنها قبول داریم. مثل چی؟

کسانی که اهل بیت از آنها نقل روایت کنند. و این نقل روایت هم نه از باب تخریب بلکه برای نقل تاریخ باشد.

برای مثال پسر عمار یاسر، (محمد بن عمار یاسر) مجهول است شناختی از او ندازیم.

ولی در در تفسیر عیاشی یا کتاب دیگری امام باقر از او نقل حدیث نموده است.

یعنی به این صورت که امام باقر می‌فرماید محمد بن عمار به من گفت از پدرش شنید و عمار یاسر چنین حدیثی نقل کرد. امام باقر خودش به تنهایی حدیثی را نقل کند برای ما اعتبار دارد.

چرا اهل بیت (علیهم السلام) در این موارد از دیگری مثل پسر عمار یاسر نقل حدیث کرده اند؟ حتما قبولش داشتند. یا احادیث دیگری که امام باقر از جابر بن عبدالله انصاری نقل حدیث کرده، بلاشک او را قبول داشته که نقل حدیث نموده الّا بعضی موارد که قصد امام طعنه به فرد بوده است. امام جواد (علیه السلام) می فرماید ابوبکر نقل کرده که در من شیطانی است که مرا گمراه می کند.

امام جواد که برای تایید ابوبکر نگفته بلکه برای تخریب بوده است. به جز این موارد ما مشایخ ائمه بودن را دلیل بر وثاقت بحساب می آوریم. غیر از این موارد توثیق عام، مادح اهل بیت (علیهم السلام) بودن.

یعنی شخص حدیث یا کتاب و چیزی در مدح اهل بیت بگوید یا معجزات اهل بیت را بگوید در کل مطالبی بگوید که با توجه به آنها تشیع و اصرار بر شیعه بودن بدست بیاد. این ها را هم دلیل بر توثیق می دانیم. (یک راوی مجهول که چیزی درباره اش نمی دانیم الّا اینکه کتابی در فضائل امام رضا (علیه السلام) نگاشته است، دلیلی بر وثاقت او بحساب می آوریم) قبلا اشاره ای داشتیم که چگونه بررسی رجالی انجام می دهیم الان قدری مفصل تر توضیح می دهیم چون مهم است : روش تعارض. یک راوی باشد که همه بگویند ثقه است که معارضی ندارد یا همه بگویند ضعیف است. دعوا جایی است که درباره یک فرد، عده ای میگویند ثقه و عده دیگر میگویند ضعیف است. این وسط ما چیکار کنیم؟

مسئله اول : سه قاعده داریم : یک : بعضی ها می گویند جرح بر تعدیل مقدم است.

جرح یعنی زخمی کردن و رد کردن در اصطلاح

تعدیل یعنی عدالت و معتبر دانستن

و از جمله قائلین این قول شهید ثانی برتر از تعدیل است. یک راوی که بنا بر قولی ثقه و بر اساس قول دیگر ضعیف است، قول به تضعیف را قبول می کنیم.

چرا ؟ می گویند آن کسی که تضعیف نموده دلیلی را بر ضعف فرد دیده است که آن فرد تعدیل کننده ندیده است. برای مثال راوی که جلوی من مشروب نخورده خب من هم می گویم ثقه است ولی نزد یک فرد دیگری مشروب خورده او گفته ضعیف است. آن فردی که جرح کرده به دلیلی رسیده است که بدست من که تعدیل کننده ام نرسیده است. برای همین نظر جرح بر تعدیل مقدم است و نظر جارح را قبول می کنیم. این مبنای مشهور که اکثرا همین را می گویند.

انگشت شماری از علما می فرمایند که تعدیل بر جرح مقدم است. همان اصاله العداله اصل بر عدالت فرد است مگر اینکه خلافش بیاید.

ما حاشیه بر این دو نظر می زنیم :

نگاه کنید کتاب های رجالی ما محدود اند اکثر راویان را ما نمی شناسیم. اسم شان در کتب رجالی ما نیامده آیا اسمش نیامده دلیل بر جرح است؟ حدود ۹۰.۸۰ درصد رجال ما از فهرست نجاشی و شیخ طوسی است. و دو کتاب فقط اسامی افرادی را آورده اند که آنها مولف بوده اند. و کسی که کتاب نویس نبوده داخل این کتب نیست. آیا جرم بوده که یک نفر کتاب ننوشته است؟ ولکن میگویند هر کس اسمش در این کتب نیامده مجهول است و چون مجهول است ضعیف هم است. ما این را نمی پذیریم. بلکه می گوییم حالت خاصی را برای جرح و تعدیل قرار می دهیم.

راوی ها همه شان از نظر رجال سه دسته اند :

یا می دانیم وجود دارد و می دانیم وضعیت او چگونه است ثقه یا ضعیف این "معلوم الحال" است.

یا اینکه می دانیم راوی وجود دارد ولی نمی دانیم ثقه است یا ضعیف. به این حالت "مجهول" گفته میشود.

یا راوی که نمی دانیم وجود خارجی دارد یا نه. حالا حدیث او را قبول کنیم یا نه بحث دیگری است. و برای این حالت "مهمل" گفته میشود.

برای افراد معلوم که جرح بر تعدیل مقدم است.

شخصیتی مثل سهل بن زیاد که جرح و تعدیل دارد. اینجا جرح را بر تعدیل مقدم می کنیم. ولی هنگامی که یک راوی مجهول است و توثیق و تضعیفی ندارد این قاعده را بکار ببریم، که جرح بر تعدیل مقدم است و چون مجهول است ضعیف هم است در این حالت قبول نمی کنیم چون منابع رجالی ما کم است.

درباره افراد مجهول از قاعده تعارض استفاده می کنیم.

پس برای راویان معلوم الحال در کتب رجالی و غیره از قاعده جرح ارجح بر تعدیل است، استفاده می شود. راوی که مشترک است بین ثقه و ضعیف، حکم به ضعیف بودن می دهیم.

یک راوی هم مجهول است ما نمی دانیم وضعیتش چگونه است! ثقه یا ضعیف است و حکمش چی است. در این حالت از روش تعارض استفاده می کنیم این نظر شخصی بنده است و علمای امامیه هیچکس متذکر این نشده ولی بهرحال...

روش تعارضی چیست؟

اینکه بیاییم همه اطلاعات درباره یک راوی را جمع کنیم از همه منابع کتب تاریخی، فقهی، اصولی و هر چیز دیگری که است. همه داده ها را گرد آوری نماییم و بعد این مطالب را در حالت تعارض با هم قرار دهیم.

یک راوی که مجهول است و جایی توثیق یا تضعیف نشده ولی با قرائن و شواهد متوجه می شویم حدیثی در مدح امام صادق نقل کرده یا حدیثی در اثبات شهادت حضرت زهرا (سلام الله علیها) ، حدیث غدیر خم نقل کرده و مانند این موارد. بر اساس این احادیث می گوییم فرد سلامت عقیده داشته یعنی شیعه امامی بوده حتما و حداقل سنی نبوده و این مسئله هیچ تعارضی هم ندارد در این شرایط احادیث نقل شده از این راوی را قبول می کنیم. در بحث تضعیف هم به همین صورت راوی که چیزی از او نمی دانیم جز اینکه سنی است این تضعیف او بشمار می رود و تعارضی هم ندارد.

توثیق عام کجا به میان می آید ؟

سهل بن زیاد از راویان شیعه این فرد را یکی از رجالیون شیعه بنام نجاشی تضعیف کرده همچنین شیخ طوسی

شیخ طوسی در کتاب دیگرش توثیق نموده، از توثیقات عام هم چند مورد را این فرد دارد : کثرت نقل

درباره این چیکار کنیم؟ جایی میگوییم جرح بر تعدیل مقدم است که کفه های ترازو یکسان باشند نه اینکه یک راوی که تعداد قابل توجهی بگویند ثقه و یکی گوید ضعیف طرف ضعیف را قبول کنیم بقیه را دور اندازیم بلکه آن قاعده در حالتی است که کفه دو طرف مساوی باشد.

در این مورد مذکور کفه ترازو کدام سنگین تر است؟ بعضی از علما می گویند وثاقت سهل

چون چند هزار حدیث از او نقل شده، کتاب نویس بوده اهل بیت با او مراوده داشتند شیخ اجازه بوده شیخ طوسی هم یک جا توثیق کرده و...

وثاقتش بیشتر می آید.

ما می گوییم نه ضعفش بیشتر است. توثیق عام کجا و تضعیف خاص کجا؟ اسم برده نجاشی و گفته سهل ضعیف است. ابن غضائری اسم برده که ضعیف است. شیخ طوسی اسم آورده که ضعیف است. اگر بنا بر تعارض است، شیخ طوسی در یکی از کتاب هایش، توثیق کرده و در دیگری تضعیف. پس اگر نظر شیخ کلا کنار بگذاریم، تضعیف نجاشی را دارد. پس به نظر ما سهل بن زیاد ضعیف است.

(تضعیف خاص بر توثیق عام مقدم است بنا به نظر مختار و نظر برخی)

مبانی اینجا البته مختلف است صددرصدی نیست

برای یکی کثرت نقل مهم ترین چیز است.

کسی که از او ۵۰۰۰ روایت رسیده ولو تضعیفِ خاص داشته باشد، کثرت نقل مهم تر است. طبق مبنای دیگر تضعیف خاص را مقدم شمرده می شود. طبق یه رای راوی تفسی قمی بودن مهم تر است. هر کس مبانی خاص خودش را در این مسئله دارد.

برای راویان مجهول علما اکثرا روش شان این است که اگر راوی مجهول، توثیق عام نداشته باشد حکم به ضعیف بودن می شود. و روایات آن را کنار می گذاردند. ما همچین کاری نمی کنیم. بلکه حداکثر تلاش را باید کرد که حدالامکان از جهالت خارج شود. همه مطالب درباره او را جمع می کنیم ولو بی ارزش. اینکه ابن عقده گفته فلان راوی خوشگل است. خوشگلی و زیبایی که دلیل بر راستگو بودن نیست ولی این مسئله هم هیچ تعارضی ندارد، حتی الامکان درباره یک راوی مجهول هر مدح، قدحی دارد همه را جمع نماییم با روش تعارض نه سختگیری شود که حتما دو تا وثاقت داشته باشد اینجوری برویم جلو همه راویان مجهول می شوند. ولی با روش مختار مذکور اکثر راویان امامیه از جهالت خارج شده و معلوم الحال می شوند.

یک آماری ارائه شود و تمام کنیم بحث را، علامه نمازی در مستدرکات علم الرجال هر راوی که در کتب امامیه (بسیاری از کتب امامیه را مورد بررسی قرار داده بودند) حدیثی نقل کرده اسمش را آورده است و حدود ۱۸۰۰۰ راوی را اسم برده اند.

از ۱۸۰۰۰ راوی، همه تلاش را بکار ببندیم بخواهیم بررسی کنیم چند نفر معلوم الحال هستند یا نه؛ نهایتا ۳ الی ۴ هزار نفر را شناسایی کنیم!

۱۴۰۰۰ راوی که اکثریت هستند مجهول اند و نمی دانیم ثقه است یا ضعیف! حالا اگر سختگیری هم کنیم، این همه راوی مجهول مانده و فقه و عقاید زمین می ماند. یک مقدار سختگیری را کمتر کنیم، با قرائن و شواهد بیشتر کار کنیم و درباره راویان مجهول نظر دهیم، حالا یا تضعیف یا توثیق شان و گرنه این حجم از راوی مجهول اصلا برازنده شیعه نیست.

متاسفانه کتب رجالی ما کم اند البته بعدا توضیح کامل را خواهیم داد. و اکثر کتبی که متاخرین و معاصرین نگاشته اند غالبا مطلب جدیدی ندارد و یکسری مطالب تکراری که بقیه هم گفته اند سخن جدید داخل شان نیست و کار در رجال خیلی نشده و این حجم بالا از افراد مجهول داریم.

اگر بیائیم با این روش ها جلو رویم، مجهول ها شناسایی شوند در نتیجه فقه و عقاید شیعه خیلی بهتر میشود. و نظر ما به واقعیت خیلی نزدیک تر می شود. ولی خب بعضی آقایان نپذیرفته و قائلند راوی با شرایط خیلی سختی توثیق شود بهرحال نظر برخی هاست.

در جلسه بعد درباره منابع علم رجال چه متاخرین و چه متقدمین و چه معاصرین صحبت می کنیم و اطلاعات ولو مختصر درباره شان می دهیم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته